

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

از مواردی که محل کلام شده که آیا جزء احکام وضعیه هست یا نه مسئله صحت و فساد است، یا صحت و بطلان که حالا بعد یک توضیحی راجع به این عرض می کنم که صحت و فساد با بطلان فرقی نیست، فساد و بطلان و این مطلب در مباحث احکام وضعی هم در کتب اهل سنت آمده و متعرضش شدند به تفصیل و هم در کتاب های ما مثل همین بحثی که آقایان متاخر ما کردند، راجع به بحث صحت اصولا تقریبا می شود گفت در کتب اصولی فعلی ما صحت و فساد یا صحت و بطلان، سه جا بررسی می شود، از زوایای مختلف، یکی در مقدمات اصول در بحث صحیح و اعم، به مناسبت بحث صحیح و اعم آن جا متعرض صحت و فساد، و صحت و بطلان شدند که معنای صحت چیست، معنای فساد چیست، یکی در بحث اوامر در بحث اجزاء، الامر بالشیء یقتضی الاجزاء به این مناسبت که اجزاء یعنی صحیح، مجزی یعنی صحیح، آن جا هم متعرض این بحث شدند، آن باز از آن زاویه، زاویه این که آیا امر اقتضای صحت دارد یا ندارد؟ و عرض کردیم آن بحث اولی صحیح و اعم بیشتر جنبه لغوی و عرفی دارد و بخش دوم بیشتر جنبه به قول آقایان عقلی دارد و توضیحاتش را بنده صاحب التقصیر علی ما ببالی عرض کردیم که آن بحث، بحث امر اقتضای اجزاء دارد اصولا توسط متکلمین وارد اصول شده چون عرض کردیم از قرن چهارم به بعد یا پنجم این بزرگترین قسمت هایی را که ما در اصول داریم توسط متکلمین طرح شده حتی تقریبا می شود گفت شاکله اصول به این شکلی که ما داریم بر می گردند مثلا به المعتمد ابوالحسین بصری که از متکلمین معتزله است، المعتمد چاپ هم شده، خب همین شاکله اصول فعلی ماست، شاکله اصول اول این طور نبوده یعنی کتاب رساله شافعی این که به شکل کتاب های فعلی ما در آمدند ایشان است، حتی شاکله اصول در کتاب ایشان از ذریعه سید مرتضی بهتر دیده می شود و کتاب عدة شیخ طوسی شاکله ی اصول فعلی ما را هم ندارد، شکل و منهج یعنی روش ترتیب ابواب مثل اصول الان نیست.

.....

علی ای حال توضیحش را عرض کردم در آن جا مبحث اجزاء به مناسبتی از مباحث کلامی در حقیقت است یعنی جهت عقلانی بحث بیشتر است، یکی هم در این جا بحث شده در ذیل بحث احکام وضعی و تکلیفی، و کرارا عرض کردیم در کتب اصولی متعارفی که پیش اهل سنت بوده تا آن جایی که من دیدم عده ایشان اصلا فصلی را در ابواب اصول بحث کردند درباره خود حکم و اقسام حکم، واجب و تکلیفی، وضعی، اصلا یک فصلی دارند. الان در کتب اصول ما مثل همین فرض کنید کتاب هایی که در حوزه های ما خوانده می شود از معالم و رسائل و قوانین، ما چنین فصلی را در اصول نداریم، اصلا چنین فصلی که خاص باشد برای بیان حکم نداریم اما در کتب اهل سنت هست چون این ها در همین بحثی که مربوط به حکم است متعرض حکم وضعی یا به تعبیر قدمایشان خطاب الوضع، عرض کردم عده ایشان این را خطاب وضع گفتند به جای حکم وضعی و حکم تکلیفی یا خطاب تکلیف، در آن جا که متعرض شدند من جمله این صحت و فساد را هم متعرض شدند، روشن شد؟ بحث صحت و فساد در آن جا هم آمده، پس در مباحث اصولی به طور طبیعی الان در سه جا مباحث صحت و فساد مطرح شده و باز هم مطرح می کنند که معنای صحت چیست، فساد چیست إلّی آخره، البته بنا بر مشهور بین اهل سنت بطلان با فساد یکی است اما پیش ابوحنیفه و جماعتی از اصحابشان بطلان غیر از فساد است، البته نسبتشان عموم و خصوص مطلق است مثل انسان و حیوان، بطلان غیر از، اما در اصطلاحات ما در بحث های اصولی ما فرق بین فساد و بطلان نیامده، حالا چون بحث به این جا کشیده ما مجبوریم بحث را هم مطرح بکنیم که آیا بین فساد و بطلان فرقی دارد و حتی آن ها که فرق نگذاشتند یک ثمراتی را مابین فرق صحیح و بطلان، فاسد و بطلان گذاشتند، چون آقایان که بحث کردند خیلی بحث هایشان ناقص است، این مباحثی که مرحوم نائینی و دیگران آوردند مباحث ناقصی است که ما مجبوریم یک مقدار توسعه بیشتری بدهیم، این راجع به این قسمت.

قبل از این که وارد بحث بشویم مخصوصا که این دستگاه های کامپیوتر هم الان هست در میان اهل سنت ابن تیمیه که خب حالت تقریبا شبیه اخباری گری ما دارد و موسس این تفکرات وهابی و سلفی گری به این شدت است و شدت مخالفت با شیعه و به قول خودشان روافض توسط ایشان است، خیلی تند است علیه شیعه و علیه آن چه که در منافع شیعه است از روایات خودشان. ایشان یک

اشکالی دارد که اصلاً لفظ صحیح و فساد در روایات نیامده، نه در قرآن آمده و نه در روایات آمده، این از ابن تیمیه، من از کتاب بحر محیط نقل می‌کنم، خود کتاب ابن تیمیه را ندیدم، آن جا نقل می‌کند که ابن تیمیه گفته ما در روایات و در کتاب لفظ صحیح و فاسد یا صحیح و باطل به این معنای اصولی اصلاً نداریم، استعمال نشده، حالا چون آقایان مطالعه می‌کنند اما در روایات ما دارد، در روایات ما لفظ صحیح و فاسد آمده من جمله همین روایتی که مرحوم نائینی این جا فرمودند، فالصلوة فی شعره و وبره، وبر مثل کرک شتر، ما به فارسی کرک می‌گوییم، و صوفه که پشم باشد، شعر هم که مو است و روسه سرگینش باشد، و البانه و کل شیء منه فاسد، این اشکال ابن تیمیه را عرض کردم همیشه دقت بکنید ما یک راه داریم، آقایان راه دیگر دارد، اگر آن گفت که لفظ صحیح و فاسد در قرآن و روایات نیامده یعنی در روایات آن‌ها، در آن‌ها عن رسول الله است، البته در روایات آن‌ها مرادفش آمده، حالا بعد عرض می‌کنم، مرادف صحیح و فاسد در روایات آن‌ها آمده، خود تعبیر صحیح و فاسد نیامده چون الان نمی‌خواهم وارد کلیه بحث بشوم به مقداری که اولاً ببینیم اما در روایات ما داریم

و من دیگه روی قاعده یک مقداری در این جا، البته این بحث که صحت یعنی چی، فاسد یعنی چی، البته باطل را آقایان معنا نکردند، عرض کردیم در عده ای از اهل سنت مثل احناف، البته این بحث را که ما این جا مطرح می‌کنیم خوب دقت بکنید ما مثلاً وقتی آرائی مثل احناف را روش تاکید داریم، عرض کردیم در میان مبانی اهل سنت به لحاظ بحث علمی، به لحاظ مثلاً استدلال، بیشتر روی حرف‌های شافعی و شافعی‌ها بیشتر شاید کار بکنیم اما به لحاظ تاثیر روایات ما و زمینه روایات ما حنفی‌ها و مالکی‌ها خیلی موثرند، این را من چند بار عرض کردم، فقه حنفی‌ها چون اصطلاحاً فقه ابوحنیفه را فقه رائج کوفه حساب می‌کنند، این که رائج هم نبوده و فقه مالک را فقه رائج مدینه حساب می‌کنند، مالک به لحاظ مدینه و ابوحنیفه به لحاظ کوفه و روایات ما صدورش در مدینه است، تدوینش در کوفه، این را خوب دقت بکنید، خود این هم یکی از چون در مباحث تعارض عرض کردیم ما دنبال علل تعارض هم هستیم، یکی از علل تعارض هم همین است، اصلاً یکی از علل تعارض همین است، اگر در خدمت امام نوشته بودند آن نوشته‌ها را به کوفه می‌آوردند و آن نوشته‌ها را برای ما نقل می‌کردند چون احتمالاً عده ای پیش امام نوشتند اما وقتی به کوفه

آمدند عین نوشته را به شاگرد ها ندادند حتی مثل زراره، با این همه روایاتی که دارد، ظاهر بعضی روایات، یک روایت داریم که زراره می نوشته در خدمت امام اما وقتی برای شاگردان بزرگش، شاگردان معروفش، سه چهار تا از شاگردان خیلی معروفند، یکی حریز است، یکی عبدالله ابن بکیر است پسر برادرش است، یکی جمیل ابن دراج است، یکی مرحوم عمر ابن اذینه است، ما یک بحثی کردیم که اصلا خود این شاگرد ها تلقی های مختلف، مثل این تقریر های مختلف از علما هست، تلقیات مختلفی از زراره دارند، این سرّ تلقیات مختلف مال این است که اگر بر فرض هم زراره نوشته است نوشته هایش را به شاگردانش نداده، قاعدتا باید یکی باشد، نوشته که یکی است، از این که تلقی ها مختلف است احتمالا وقتی که تحدیث کرده مضمون را گفته یا معنا را گفته.

علی ای حال کیف ما کان توضیحات این ها در محل خودش لذا خوب دقت بکنید این که ابوحنیفه فرق می گذارد بین فاسد و باطل این برای ما تاثیرگذار است یعنی مثلا همین روایت ابن بکیر، ایشان تعبیر به صحیحه کرده، عادتاً روایت های ابن بکیر موثق است، مرحوم نائینی تعبیر به صحیحه کرده در این کتاب تقریراتشان، عرض کنم که فاسد را ابوحنیفه غیر از باطل می داند اما در اصول ما فعلا و در فقه ما فعلا باطل و فاسد یکی است. مشهور اهل سنت هم یکی می دانند، این را خوب دقت بکنید، این مطلب را ما گاهی اوقات بعضی از مبانی را روش خیلی کار می کنیم تذکر می دهیم غیر از این جهتی که الان عرض کردم یک کتابی هست به نام مجلة الاحکام العدلیة، این مجله در حکم قانون اساسی ترکیه است در زمان عثمانی ها و قشنگ هم نوشته انصافا، مکاسب و مباحث مکاسب را به صورت ماده قانونی در آورده نه این بحث های فقهی ما، به صورت ماده قانونی، مجله معروف است و خود آن ها هم شروحي دارند، شروح مفصلی هم دارند و از علمای ما مرحوم کاشف الغطاء یک تحریری بر آن نوشته، تحریر المجلة، البته مرحوم کاشف الغطاء همه مواد قانونیش را شرح نداده، گاهی ده تا پنج تا شش تا ماده را رد می کند، آن جاهایی که محل کلام است، این کتاب چون محور عمل بوده در ترکیه که به عنوان مرکز دنیای اسلام بوده در آن زمان ها از سال های حدود هفتصد تا همین هزار و سیصد و خرده ای به عنوان دنیای اسلام بوده و بر فقه ابوحنیفه تنظیم شده، این کتاب مجله بر فقه ابوحنیفه تنظیم شده لذا این برای آشنائی با قوانینی که در دنیای اسلام است البته خب در دنیای اسلام مخصوصا حالا خود ترکیه در درجه اول چون حکومت جدیدی

.....

که اعلام کرد نفی خلافت بوده، یک نوع حکومت به قول عرب ها علمانی یا لائیک یا سکولار حالا علی اختلاف معنی وارد آن بحث نمی شویم، سعی کردند متاثر به دین نباشند، اما خواهی نخواهی این تفکر رائج چون می دانید به استثنای ایران تمام دنیای اسلام به عثمانی بر می گشت، به همان ترکیه فعلی، فقط ایران مخالف بود لذا خواهی نخواهی در قوانین بعدیشان تاثیرگذار می شد لذا فقه ابوحنیفه مخصوصا در این جا که می آید، حالا در عباداتش خیلی به درد ما نمی خورد چون این فقه می آید در معاملات که الان محل کار ماست، این فقه در کتاب مجله روی فقه ابوحنیفه است و روی تفکرات ابوحنیفه بین فاسد و باطل فرق می گذارند، این را من الان گفتم توضیح ندادم، اشعار داشتم چون مثلا مرحوم نائینی که الان کلام ایشان را می خواهیم بخوانیم یا آقای خوئی که بعد از ایشان نوشتند اصلا متعرض این بحث نشدند که فاسد با باطل فرق می کند لکن به لحاظ اقوال خدمتتان گفتم که مشهور بین اهل سنت فرق نمی گذارند، بین علما هم من تا حالا ندیدم کسی در شیعه فرق بگذارد لکن دارند و این فرق مشککش کجا می شود؟ مشککش این می شود که یک رأی شائعی در کوفه بوده و این رای شائع کوفه یعنی رائی بوده که حالا شائع هم نمی توانم بگویم، ممکن است در روایات ما اثر بگذارد چون تدوین روایات ما در محیط کوفه است و صدور روایات ما در مدینه منوره است، این را خوب دقت بکنید مثلا این جا ایشان دارد فالصلوة فاسدة، بعد فرمودند لا یقبل الله تلک الصلوة، آیا این روایت ناظر به این است که فساد یعنی عدم قبول، چون این بحث را باز ان شا الله خواهیم گفت که بعضی ها آمدند گفتند ممکن است یک نمازی صحیح باشد اما قبول نشود، این را سنی ها دارند ما نداریم، ممکن است نماز صحیح باشد مثلا نماز در دار غصبی را عده ای این جوری می دانند که می گویند نماز صحیح است اما قبول نمی شود، این جا دارد فاسدة لا یقبل الله تلک الصلوة، بین فساد و عدم قبول تساوی دیده، اگر فاسد شد، من این نکات را عرض می کنم چون بعد یواش یواش اولاً زمینه ذهنیتان باز بشود پس این مسئله معلوم شد که سابقه دارد، توسط متکلمین کاملاً مطرح شده، در اصول خود ما همین اصول شیعه در سه جا مطرح شده در اصول اهل سنت هم در سه جا مطرح شده، البته بعضی از اصول اهل سنت صحیح و اعم را در ذیل همین جا آوردند، در اصول ما یک در مقدمات اصول مثل کفایه چون بحث صحیح و اعم را این ها در مقدمات آوردند، کفایه سیزده تا مقدمه دارد یکیش صحیح و اعم است، دو در بحث مقصد اول در

کفایه در بحث اوامر، امر به شیء یقتضی الاجزاء، اجزاء را به معنای صحیح گرفتند، سه هم این جا در بحث احکام وضعی و تکلیفی که آیا صحت و فساد جزء احکام تکلیفی اند یا جزء احکام وضعی اند، روشن شد؟ این اصطلاحات را و این جهت را و یک نکته ای هم عرض کردیم که مثل ابن تیمیه می گوید اصلا این لفظ صحیح و فاسد نه در قرآن آمده و نه در روایات یعنی می خواهد بگوید این بحث خیلی فائده ندارد اما در روایات ما داریم. طبعاً می دانید میراث ما یک نحوه خاصی است، یکی روایاتی است که ما داریم، مثل این جا که الان برایتان خواندم، یکی کتبی که این ها در حکم روایات اند به قول مرحوم آقای بروجردی اصول متلقاة، مثل فقه الرضا پس ما در مجموعه میراث ما غیر از حالا آن چه که در قرآن هست یا غیر از آن چه که در روایات نبوی که به طریق ما آمده که کم است غیر از آن ها در روایات اهل بیت یک اگر بخواهیم پیگیر این مطلب بشویم، مخصوصاً که حالا روشن شد پیگیر این بشویم که در روایات ما فرق بین باطل و فاسد هم آمده یا نه؟ چون این ها آثار خاص خودش را دارد و اصولاً از مجموعه روایات، مثلاً این جا روایت فاسدة لا یقبل الله تلك الصلوة، مثلاً روایتی از امیرالمومنین نقل شده که سند ندارد، إذا صلت فانظر فیم تصلی و علی ما تصلی نگاه بکن روی چه نماز می خوانی، لباس چیست، فإن الصلوة لا تقبل إلا من حیث امر الله، مثلاً مضمون روایت، من چون اگر آقایان در آوردند نگاه بکنند فیم تصلی و علی ما تصلی، ببینید در آن جا امام می فرماید به این که نگاه بکن اگر امر نبود این نماز قبول نمی شود، این معنایش این است که آیا مراد این است که صحت یعنی مطابقت امر، این معنایی بود که متکلمین گفتند یا لبس علیه القضاء، صحیحة لبس علیه القضاء، این به معنای این که صحیح ما یوجب سقوط القضاء، مسقطیت قضاء، این معنایی است که به فقها نسبت داده شده، ان شا الله در خلال بحث ها سعی می کنیم مباحث روشن بشود پس در میراث اهل سنت الان عرض کردم اجمالاً بعد توضیحش را عرض می کنم لفظ صحیح و فاسد در روایات نبوی آن ها، من فعلاً پیگیری خاصی نکردم، لکن مرادفش آمده، مرادف صحیح و فاسد آمده، در روایات ما لفظ صحیح و فاسد آمده، ما یکی روایات اهل بیت است یکی اصول متلقاة است چون آن ها را هم اصحاب ما حکم متون روایات دادند، این یک اجمالی از بحث تا بعد یواش یواش وارد بحث بشویم، البته عرض کردم متکلمین که وارد چون این مباحث را متکلمان آوردند، ما در مباحث این که امر مقتضی اجزا است حتی عرض کردیم بعضی دوستان گفتیم این

بحث اصلا لغو است، تا آن جایی هم که شواهد ما در آن محل ذکر کردیم تازگی مراجعه نکردم، در آن جا عرض کردیم شاید اولین کسانی که این بحث صحیح و فساد را یعنی اجزاء را در اوامر آوردند صاحب مغنی باشد یعنی قاضی عبدالجبار از اجله‌ی ائمه معتزله، قاضی عبدالجبار در مغنی آورده، حالا چون آن دیگه مربوط به خودش است پس به بحث در باب صحیح و فساد در اصول ما این جا زاویه بحث این است که آیا صحت و فساد مجعولند یا مجعول نیستند؟ یا تفصیل قائل بشویم کما قیل که در معاملات مجعول اند، در عبادات مجعول نیستند یا تفصیل دیگری قائل بشویم کما قیل در احکام ظاهری در جایی که صحت ظاهری است این ها مجعولند، در جایی که واقعی است مجعول نیستند و علی تقدیر جعل آیا متأثر به جعل اند مثل ملکیت؟ یا متأثر نیستند مثل شرطیت و مانعیت، پس بحث ما در این جا این است، خب طبیعتا متعرض معنای صحت و فساد و تصویرش هم باید بشویم تا بعد نتیجه گیری بکنیم.

مرحوم نائینی قدس الله سره، حالا من اجمالا عبارت ایشان و عبارت مرحوم آقازیا و مطالب آقای خوئی را هم اجمال می گویم، بعد می رویم در عبارات اهل سنت و بعد هم ان شا الله تحریر مسئله، ایشان مرحوم نائینی می فرمایند، حالا چون من جمع می کنم بقیه عبارات را خودتان مراجعه بکنید

ایشان می فرمایند که :

تارة: يراد من الصحيح كون الشيء واجدا للخصوصية التي ينبغي أن يكون واجدا لها بحسب طبعه

یعنی هر شیئی یکی خصوصیت دارد، یک مقومات ذاتی دارد، این باید توش باشد تا صدق بکند فرض کنید تره با جعفری فرقش خب هر دو سبزی اند لکن تره دارای شکل خاصی است، جعفری دارای شکل خاصی است، این یک خصوصیت دارد، فرض کنید مثلا گاو میش با گاو این یک خصوصیت دارد، آن یک خصوصیت دارد، آن وقت ایشان می گوید گاهی مراد از صحیح این است مثلا هر چیزی که دارای آن نکته ای باشد که طبق او مثلا به قول ایشان سرکه صحیح یعنی سرکه دارای مواد خودش باشد، ترکیب خودش باشد، فرض کنید هندوانه صحیح مثلا، می گوید گاهی صحت به این معناست

كما يقال: إِنَّ هَذَا الْبَطِيخَ أَوْ الْخَلَّ صَحِيحٌ

بطیخ خریزه است، البته بطیخ در بعضی از اصطلاحات گاهی به هندوانه هم گفته اند

أی کونه واجدا للخصوصیة التي يقتضيها طبع البطیخ و الخلّ

دارای یک خصوصیتی است

و یقابله الفاسد

ایشان معلوم می شود وفاقا للمشهور فاسد و باطل را یکی می دانند

و هو الفاقد لتلك الخصوصية.

مثلا فرض کنید بو کرده یا فاسد است یا درست نبوده، می گویند این هندوانه فاسد است، صحیح نیست، سالم نیست، البته در لغت

فارسی خودمان بیشتر کلمه سالم را بکار می برند

و کذا یقال: إنّ هذه الصلاة صحيحة، أي كونها واجدة للخصوصیة التي

دارای یک خصوصیتی است که نماز باید دارای آن باشد

من الملاك و المصلحة القائمة بها، و یقابله الفاسدة و هي كون الصلاة فاقدة لتلك الخصوصية.

اگر دارای آن خصوصیت نباشد بهش فاسد می گویند

عرض کنم که خوب بود مرحوم نائینی این توضیح را اضافه می فرمودند، یواش یواش یک توضیحات مختصر می دهیم بعد مناقشه،

خود بود این خصوصیت را اضافه می کردند که این صحت به این معنا حتی در جاهایی که جنبه های اعتباری هم دارد جاری می شود،

لازم نیست مثل مثلا بطیخ باشد یا جایی که امر دارد، البته در مثل صلوة چون امر دارد، ایشان حالا فرمودند واجد خصوصیت، خب

خصوصیتش وجود امر است چون بدون امر باشد امر ندارد باطل است، اصلا فرض کنید باطل هم نیست، نماز نیست، حالا آن حرفی را

که متکلمین گفتند

حالا به هر حال چون ما در اصطلاحات خودمان، خوب دقت نکنید، حالا اقلا در این جا داریم حرف نائینی را می خوانیم، گاهی اوقات صحت را نه به معنای مطابقت با واقع بکار می بریم، شبیه این اصطلاحی که نائینی فرموده فقط ما توضیح بیشتری برای اصطلاح ایشان، گاهی اوقات صحت را به معنای این که این طبق قواعد است مثلا می گوییم این فقیه فتاوایش صحیح است، اجتهادش صحیح است، نه این که اجتهادش مطابق با واقع است، خوب دقت نکنید، نه این طبق موازینی که در شیعه برای اجتهاد هست ایشان اجتهاد می کند، به قیاس عمل نمی کند، به استحسان عمل نمی کند پس گاهی مراد از صحت این است، این عبارتی است که خیلی معروف است و روی آن هم زیاد بحث دارند، در رسائل هم نوشتند حالا از بحث هم گذشته، احتمالات بسیار زیادی هم دادند، بین اصحاب ما نزدیک نهصد سالی است که مطرح شده به عنوان یا هشتصد سالی است که به عنوان اصحاب اجماع مطرح شده، عبارتی که در کتاب کشی آمده و بعد مرحوم شیخ در مختصرش نقل فرموده این است اجمعت العصابة علی تصحیح ما، کلمه تصحیح است، این تصحیح یعنی چی؟ یعنی این مطلب مطابق واقع است؟ این صحیح است یعنی مطابق با واقع است؟ البته در این که این اختلافات چون من وقتی نگاه می کردم مجموعا حدود یازده، دوازده احتمال چون در این کتاب های متعارف سه چهار تا احتمال، من بیشتر تا دوازده تا احتمال را دیدم حتی احتمالات ثنائی هم هست مثلا یک عبارت معنایش این است که ایشان سه بار این مطلب را گفته، در یک جای دیگر معنایش این است حالا من وارد این بحث نمی خواهم بشوم.

مهم ترین نکته ای که در احتمالات هست این است که کلمه ما، مای موصوله یعنی چی؟ عده ای گرفتند به معنای روایت، اگر روایتی ثابت شد که این ها گفتند آن روایت صحیح است، این ما یصح یعنی ثابت شد، ثابت در این جا هم، صحّ در این جا هم به معنای حجیت است یعنی ثابت شد به طریق حجت که این مطلب را آن ها گفتند این صحیح است، این مراد. این ثابت شد یعنی کنایه از این است گاهی یک مطلبی را مثلا از یونس نقل می کردند یا از زراره لکن سندش تا زراره ضعیف است، ثابت نیست، مراد از یصح در این جا، کلمه یصح یعنی ثابت، ثابت شد، آن وقت این ثابت ثبوت واقعی نیست، ثبوت حجت است، یعنی ما به یک طریق معتبر یعنی حجت فهمیدیم که زراره این مطلب را گفته، اطلاع پیدا کردیم، اگر چنین چیزی ثابت شد هو صحیح، تصحیح ما یصح، اگر

روایت بود، خب عده ای هم گفتند ما کنایه از فتواست یعنی اگر فتوایی ثابت شد که مال زراره بوده یا مال یونس بوده این فتوا ثابت است، صحیح است، این تصحیح در این جا یعنی چی؟ چون بحث صحیح و فسادش چون مرحوم نائینی در ذهن، آقایان دیگر هم در ذهنشان، این تصحیح در این جا مراد از تصحیح، البته ظاهر این عبارت خود مرحوم کشی و مرحوم آقای شیخ طوسی مراد از ما باید فتوا باشد، چون عنوانش این است باب تسمیة الفقهاء من اصحاب ابی جعفر، چون می گوید فقها، مطلب ناظر به فتواست و تصادفا لا اقل چند تای این ها متهم اند به آرای مثلا متهم به قیاس اند، متهم به رأی اند، شیخ می خواهد بگوید نه فتوای اجماع اصحاب بر این است که اگر ثابت شد این ها یک فتوا گفتند آن فتوا صحیح است، صحیح نه مطابق با واقع یعنی طبق قواعد است، یعنی اگر ثابت شد که یونس فتوایی گفته با قیاس نگفته، خیال نکنید یونس قیاس کرده یا زراره قیاس یا استحسان، روی مبانی شیعه فتوایش صادر شده پس یک تصحیح هم مراد این است چون مرحوم نائینی می گوید صحیح مثل سرکه، مهم تر این یکی است، این را هم باید بهش اضافه کرد پس این که ایشان می گوید واجد للخصوصية حالا برای این که توضیح بدهیم در مقابل ایشان بگوییم مراد نائینی از این خصوصیت را اعم بگیریم حتی مثل این جا، نمی دانم روشن شد چی می خواهم بگویم، وقتی که آمد تصحیح ما یصح نه این که این واقعا فتوا مطابق واقع است، آن صح هم نه این که واقعا او گفته پس ما یصح یعنی صح عنه بالحجة، تصحیح یعنی فتوا روی ضوابط فتوای شیعه صادر شده لذا ممکن است یک رأیی شاذ باشد، خوب دقت بکنید، فقیهی رای شاذ، ما در فقههای معاصر مرحوم استاد معروف بوده، صاحب مدارک هم معروف است، مستند هم مرحوم نراقی هم معروف است لکن در عین حال می گویند اجتهادشان درست است، حالا فتوای شاذ دارند، یک وقتی عرض کردیم بعضی نجفی ها حساب کردند حدود سیصد و سی مورد است، مرحوم آقای خوئی فتوایشان مخالف مشهور است، درست است فتوای ایشان مخالف با مشهور است، شاذ است اما روی اصول اجتهاد شیعه است، خوب دقت بکنید، درست است که فتوا، این خیلی نکته ظریفی است، صحت فتوا نه به معنای این است که حتما درست است یعنی روی قواعد فتوا داده، روی همان قواعد، کدام قواعد؟ قواعد فقه شیعه و امامیه، از قاعده خارج نشده پس بنابراین این جا دو تا کلمه صح و تصحیح بکار برده شده هر کدام به یک معنا، آن ما یصح عن هؤلاء این الان مثلا زمانی که شیخ نوشته آن زمانی که شیخ

نوشته و قبلش و بعدش این تردید در کتب اهل سنت خیلی زیاد است، مثلاً می گویند و نُقِلَ عن ابن عباس أنه قال كذا، بعد می گویند و لم يصح عنه و نقل عن، و قد صحَّ عن ابن عباس، این در کتب اهل سنت زیاد است چون در کتاب های ما نیامده در کتب اهل سنت زیاد است، و قد صحَّ عن ابن عباس أنه قال، و قد صحَّ عن فلان أنه قال، این متعارف است یا می گوید و حُكِيَ عن ابن عباس و لم يصحَّ، این یک اصطلاحی بوده پس مراد از يصحَّ یعنی صحیح طبق شرائط حجیت نقل، یا به اصطلاح ما سند معتبر، اصطلاح ما الان می گوئیم پس این يصحَّ دوم یعنی با سند معتبر، این ها می گویند بعضی چیز ها به یونس نسبت داده مثلاً به هشام، به یونس گفتند این ها قائل به تجسیم بودند، خدا را جسم می دانستند، خب می خواهند بگویند این فتوا ثابت نیست، این رای ثابت نیست، ما يصحَّ اولاً ثابت بشود که این کلام مال یونس است، ثابت بشود که این فتوا مال زراره است، اگر ثابت شد این فتوا طبق قواعد است، خوب دقت بکنید، صحیح است، الان من این معنایی را که گفتم با آن معنایی که الان رائج است از زمین تا آسمان، آن معنای رائج را هم عرض کردیم از قرن هفتم شروع شده تا آن جایی که من می دانم اولین بار در کلماتی مثل محقق و بعد شهید اول و این ها آمده و هو من اصحاب الاجماع، این طوری ایشان دارد و محقق در معتبر دارد که این آقا از اصحاب اجماع است، این ها فهمیدند، این که در کتب ما الان آمده تصحیح اول را با تصحیح، با صحَّ دوم دو تا گرفتند، حالا نمی خواستیم وارد بحث بشویم، چون یک بحث طویل و عریضی است نمی خواهم وارد آن بحث بشوم، من می خواستم فقط این کلمه را ببینید، استعمال شده، دو تا معنا دارد، اگر ما را به معنای روایت بگیریم در هر دو صحَّ به معنای حجیت است یعنی اگر به طریق معتبر ثابت شد که این روایت را یونس گفته آن روایت صحیح است، پس تصحیح اول و صحَّ دوم به یک معنا می شود، روشن شد؟ اگر مای موصول را به معنای روایت گرفتیم مثلاً ثابت شد به یک طریق معتبر که این در کتاب یونس بوده، یونس این روایت را نقل کرده، اگر ثابت شد آن روایت معتبر است، پس تصحیح اول به معنای حجیت است، صحَّ دوم هم به معنای حجیت است، روشن شد؟ چون این جور بحث تا حالا در این عبارت نشده، این رسائلی که در اصحاب اجماع نوشتند این ظرافت های بحث را مطرح نکردند، البته من الان وارد بحث نمی شوم چون بحث خیلی ریشه ای است و به این حرف های مختصر حل نمی شود، فعلاً وارد آن بحث نمی خواهم بشوم، خوب دقت بکنید پس بنابراین ما دو تا

معنای صحیح را و البته همان معنای اول به نظر ما مراد است، تصحیح اول تصحیح فتواست نه تصحیح روایت و ما هم به معنای فتواست به قرینه صدر عبارت، و قرینه دیگری که ما اقامه کردیم که در عبارات اصحاب من ندیدم، حالا وارد آن بحث نمی خواهم بشوم

علی ای حال پس بنابراین کلمه صحیح در همین عبارت واحده به دو معنا آمد، یکی صحیح یعنی روایت حجت است، معتبر است، یعنی به طریق معتبر ثابت شد که این فتوای یونس است، به طریق معتبر. دومی این فتوا صحیح است، این فتوا صحیح است یعنی طبق شواهد اجتهاد صحیح پیش اهل بیت صادر شده، و لذا هم در آن روایت عبدالعزیز ابن مهتدی خدمت امام رضا عرض می کند که راه من دور است و لست أصل علیک، افیونس ابن عبدالرحمن ثقة؟ ببینید، آخذ عنه معالم دینی، این ها را مرحوم نائینی و دیگران آوردند به حجیت خبر واحد، این ربطی به حجیت خبر واحد ندارد، آخذ عنه معالم دینی، معالم دین مال این نیست که فرض کنید یونس روایت نقل می کند مثلاً گوشت خرگوش حرام است، این که معالم دین نیست، مراد از معالم دین آن چارچوب های تفکر است، آخذ عنه معالم دینی یعنی کلیات، و مراد از کلیات در آن زمان اصطلاحاً همین است که بعدها اصولین بهش می گفتند، مراد از اصولیین اصول عقائد و اصول فقه و لذا عده ای از کتب چه ما و چه اهل سنت اصلاً رسمشان این بود وقتی می خواستند فقه بنویسند اول اصول عقاید بود، بعد اصول فقه بود بعد فقه بود، همین غنیة، غنیة ابن زهره رحمه الله، البته غنیة سابق که چاپ شده ناقص چاپ شده، اصول فقه با فقه دارد، صحیحش اصول عقائد، الان چاپ جدیدی کردند، این چاپ جدید کامل است، اصول عقائد، اصول فقه و خود فقه، آخذ عنه معالم دینی یعنی آن چارچوب های کلی تفکر که مراد این جا از این چارچوب های تفکر عبارت از مباحث کلی کلامی مثل این که مسئله تجسم که خدا قابل جسم هست، نیست، قابل رویت هست، قابل رویت نیست، إلی آخر بحث ها، بحث جبر و اختیار و إلی آخره، و اصول دوم هم اصول فقه بود به قیاس عمل بکنیم، نکنیم، به کدام خبر عمل بکنیم، مباحث اصول فقه، لذا خوب دقت بکنید آن ثقة، آن ثقة ای نیست که در حجیت خبر مطرح است چون در باب حجیت خبر، خبر شانش، مخبر شانش طریقت صرف است، این خلط شده، خود مرحوم نائینی هم این حدیث را آورده، در ذیل ، یکی از اهم ادله اصحاب در حجیت خبر ثقة همین است لکن ما

توضیح دادیم در بحث اخبار که این اشتباه پیش آمده، به قرینه آخذ عنه معالم دینی یعنی چارچوب های فکرش درست است یا نه؟ این ثقه در این جا به این معناست یعنی مسائل کلامیش درست است، عقائدش درست است، طریق استنباطش و در اصول درست است، در اصولین، خوب دقت بکنید، چارچوب ها، آخذ عنه معالم، معالم جمع معلم، نشانه هایی که در طریق، علامت هایی که در طریق می گذارند که مثلاً این راه به کجا می رود، این راه به کجا می رود این ها را اصطلاحاً معالم می گویند، غیر از خود طریق است، معالم را الان ما به عنوان چارچوب های کلی تفکر مطرح می کنیم، افیونس ابن عبدالرحمن، مرحوم نائینی و دیگران خیال کردند معالم یعنی مثلاً حدیثش را نقل کرده، فرض کنید گوشت خرگوش حرام است یونس گفته، این معالم نیست که، این که معالم دین نیست، گوشت خرگوش جز معالم دین نیست.

پرسش: یک روایت واحده داریم سوال از امام در مورد مسائل حیض می کند آن جا تعبیر معالم بکار رفته

آیت الله مددی: آن جا در مسائل حیض روایت واحده است، آن به خاطر این که، یکی هست مال، این چون آن جا شرائطش تقیه است، بعدش هم باید بگوییم یک نکته خارجی بوده چون اصلاً تصویر آن شدت در آن مسئله خیلی قابل تصویر برای ما نیست، یک مسئله عادی است مربوط به خونی است که زن می بیند، آن هم زنی که تازه ازدواج کرده، خیلی امام با یک شدتی و شب تنها بیا و کسی نباشد و دین الله و سرّ الله، یک چیز عجیب غریبی است، باید بگوییم حتماً یا روایت یک خصوصیتی داشته این حکم و إلا حکم که خیلی عادی است، مسئله ای نیست اصلاً

پرسش: در مورد دیگه هم در مورد فضله موش از امام سوال می کند وقتی حضرت می بینند متهاون است می فرمایند تو به دینت بی اعتنائی

آیت الله مددی: خب آن ربطی به معالم ندارد، راست است، می گوید شما در احکام جزئی، می گوید حالا این نجس مهم است، این نجس به دین بر می گردد، این بحث دیگری است ربطی به معالم ندارد و ربطی به آخذ عنه معالم دینی ندارد.

پرسش: این نشان دهنده مهم بودن و ارزشمندی احکام

آیت الله مددی: نه معالم که، بعدش هم یونس کاملاً واضح است متهم به قیاس است خب، مضافاً در مسائل کلامی، اصلاً در کتب اهل سنت در کتب کلامی، در کتب فرق و مذاهب اصلاً مذهبی به نام یونسیه دارند، اصحاب یونس ابن عبدالرحمن، حتی ما هم داریم متأسفانه، البته در ما خوب دقت بکنید آن چه که در ما آمده بیشتر روی مسئله خبر است، اصول فقه است، مرحوم شیخ الان دارد دیگه، محمد ابن عیسی می گوید یونسی بغدادی ضعیف، متأسفانه در کلمات خود ما هم داریم، این ها در مقابل این که یونس هم در اصولش هم در عقائدش محل کلام بوده تردید داشته لذا سوال می کند آخذ عنه معالم دینی، افیونس ابن عبدالرحمن، اخذ در این جا هست نه قبول روایت و لذا عرض کردیم این روایت در کتاب کشی هم آمده، و سندش هم معتبر است و صحیح است، این روایت مبارکه دلالت بر حجیت خبر ثقه نمی کند اصلاً، این دقت بکنید این نکته اش همین نکته ای است که الان عرض کردیم کلمه صحیح، کلمه فاسد، کلمه باطل، کلمه، این ها کلماتی است که باید با شرائط و قبلی و بعدش باید ملاحظه بشود.

بعد ایشان می فرماید:

و الصحة و الفساد بهذا المعنى إنما ينتزعان عن مقام الذات قبل

اصلاً به این ها امر تعلق نمی گیرد، این صحت و فساد که دارای یک امر واقعی است مثلاً اجتهاد دارای شرائط خاص خودش است، کسی واجد آن شرائط بود آن اجتهاد صحیح است، آن وقت می آیند سوال می کنند به اجتهاد این آقا عمل بکنیم یا نه؟ اجتهادی که ایشان با این شرائط انجام داده

كالخصوصية القائمة بذات السبب، و على هذا تكون الصحة من الدواعي

البتة حالا این که در صلوة این مطلب را ما قبول بکنیم محل کلام است

بعد ایشان می فرمایند که و لعل المراد من الفساد در این روایت مبارکه هم این است

فالصلاة في شعره و وبره

این روایت را چون حالا وقت ما تمام شده یک فائده لطیفی هست، این روایت ابن بکی را فالصلوة فی شعره و وبره، چون بحث ما امروز، من فقط یک نکته ای راجع به این روایت عرض بکنم چون یکی از مغلفات این روایت است، این را اگر بشود از این کتاب ها در بیاورید، البته در ذهن من زراره توش دارد، این جا نوشته ابن بکیر، ابن بکیر از عموش نقل می کند، از زراره نقل می کند، یک نکته لطیفی دارد، چون دیگه معلوم نیست ما در بحث لباس مصلی وارد بشویم اقلا این نکته نکته خیلی مغلق کرده روایت را

سال زراره اباعبدالله، بخوانید:

یکی از حضار: عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثَّعَالِبِ وَالْفَنَكِ

آیت الله مددی: فَنَك، مثل سمور

یکی از حضار: وَالسُّنْجَابِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْوَبَرِ

آیت الله مددی: خوب دقت بکنید و غیره من الوبر بخوانید، وبر همان کرک است، همان مویی است که مثل گربه یا شتر، وبر حیوانی است که دارای آن مو است، وبر غیر از وبر است، وبر خود آن کرک است، وبر آن حیوانی است که دارای این مو است، و غیره من الوبر، این جا را وبر بخوانید، وبر نخوانید، بفرمایید

یکی از حضار: زَعَمَ أَنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ص

آیت الله مددی: این زعم به معنای قطع، یقین است نه این که حالا مثلا زراره بگوید خیال کردم، شبهه داشته!! فاخرج کتابا زعم أنه من املاء، چون عرض کردیم هم در، البته در مصادر خودمان نمی دانستم، اخیرا پیدا کردم در بصائر الدرجات، در مصادر اهل سنت هم هست از ام سلمه نقل شده که یک روز پیغمبر منزل من بود و علی ابن ابی طالب یک پوست گوسفندی آوردند، همین جور سوال می کردند، پیغمبر می فرمود و علی ابن ابی طال می نوشت تا این که آن را پر کرد، این را من توضیحش دادم

زَعَمَ أَنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ

این درست است، شواهد تاریخی هم دارد که مقداری از نوشتار هایی بوده که امیرالمومنین به خط مبارک خودشان نوشتند و املاي

رسول الله بوده، حالا این یک تکه اش است، زعم أنه املاء رسول الله

یکی از حضار: أَنَّ الصَّلَاةَ فِي وَبَرٍ كُلِّ شَيْءٍ حَرَامٌ أَكَلُهُ

آیت الله مددی: ببینید

یکی از حضار: فَالصَّلَاةُ فِي وَبَرِهِ وَشَعْرِهِ

آیت الله مددی: ببینید فالصلوة في وبره و شعره، این خیلی عجیب است، إن الصلوة في وبر كل شيء حرام اكله، آقای سیستانی یک

احتمالی دادند که این روایت یکمی جابجا شده، إن الصلوة في كل وبر احرام اكله، این وبر که مقدم آمده، إن الصلوة في وبر كل شيء

نبوده، إن الصلوة في كل شيء يا في كل وبر حرام اكله فالصلوة في وبره فاسدة و شعره، خوب دقت کردید؟ معنای لطیفی است چون

این روایت الان با این صیغه موجودش مخصوصا که نسبت می دهد که املاي رسول الله هم هست، این بدتر می کند چون نوشتار

است یعنی این احتمال را نمی دهیم که اشتباه از زراره باشد، این احتمالا تقدیم و تاخیری شده باشد، یک دفعه دیگه بخوانید تا من

تقدیمش را بگویم، إن الصلوة في وبر كل شيء حرام اكله فالصلوة في وبره، خب این که تکرار است و بی معنا هم هست، إن الصلوة

في كل وبر حرام اكله، اولاً این وبر نبوده، وبر است یعنی حیوان و مقدم شده، یا إن الصلوة في شيء، فی كل شيء من وبر حرام اكله،

إن الصلوة في كل شيء من وبر حرام اكله، كل شيء من وبر حرام اكله فالصلوة في وبره، این جوری باید باشد، متن حدیث، آن اولی

در واقع وبر است که به معنای حیوان است

پرسش: پس جای كل وبر عوض می شود

آیت الله مددی: آهان جابجا شده یا مثلاً این طور باشد، إن كل وبر حرام اكله فالصلوة في وبره و شعره إلى آخره، این هم راجع به آن

نکته روایت هم عرض کردیم که گفته بشود و إلا با وضع موجودش روایت مشکل دارد

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين